

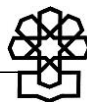
# منطق در نظریه و عمل قانونگذاری

دفتر: مطالعات بنیادین حکومتی

کد موضوعی: ۳۳۰  
شماره مسلسل: ۱۵۹۱۱  
تیرماه ۱۳۹۷

## به نام خدا

۱.....	چکیده.....
۲.....	مقدمه.....
۴.....	فصل اول - نظریه‌های مربوط به ساخت و تصویب قوانین و رویه‌های حقوقی.....
۹.....	متن‌گرایی.....
۱۰.....	نظریه‌های نیت‌بنیان.....
۱۱.....	نظریه‌های مربوط به فرآیند قانونی.....
۱۲.....	فصل دوم - ساختار منطقی و هستی‌شناختی قانون: ابزاری مفهومی برای قانونگذاری.....
۱۴.....	قوانین پویا.....
۱۵.....	وظایف و الزام‌ها.....
۱۷.....	عناصر و مؤلفه‌های منطقی وظایف.....
۱۸.....	پیامدهای این بحث برای قانونگذاری.....
۱۹.....	قواعد حقوقی محدودیتی بر جهان‌های قانونی ممکن.....
۲۱.....	تفسیر جهان قانون به‌وسیله قانونگذاری.....
۲۶.....	جمع‌بندی.....
۲۷.....	منبع و مأخذ.....



## منطق در نظریه و عمل قانونگذاری

### چکیده

گزارش پیش‌رو، خلاصه‌ای جامع از کتاب «منطق در نظریه و عمل قانونگذاری» است که می‌کوشد با تأکید بر دو فصل بنیادین کتاب به توضیح چستی انواع نظریه‌ها و ابزارهای منطقی در فهم و تفسیر قانون از یک طرف و «جهان قانون» از طرف دیگر بپردازد. نویسندگان کتاب بر این باورند که قانونگذاری، فرآیندی پیچیده، چندبُعدی و دارای منطق خاص خود است و فهم و تفسیر درست آن، قدم مهمی در راه اجرای صحیح و جامع قانون است. با پذیرش این فرض که قوانین محصول فرآیندهای زمانی هستند، شناخت زمانمندی منطق پشت سر قوانین نیز مهم ارزیابی می‌شود. به عبارت دیگر، منطق قوانین، ثابت و ایستا نبوده، بلکه در پروسه‌ای تاریخی، دگرگون شده و تحول می‌یابد.

کشف منطق قانون، نمی‌تواند از شناخت نیت قانونگذاران در تصویب آن جدا باشد. به همین دلیل انواع نظریه‌های نیت‌بنیان در بررسی و تصویب لوایح قانونی به بحث و بررسی گذاشته می‌شود.

بدیهی است که نظریه‌های نیت‌بنیان رقابتی دارند که متن‌گرایان جدی‌ترین آنها هستند. قدم اول در راه شناخت منطق پشت سر نظریه و عمل قانونگذاری، شناخت انواع

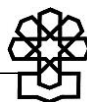
نظریه‌های موجود در زمینه فهم و تفسیر قانون است که گزارش حاضر با توجه به این ضرورت مبرم نگاشته شده است.

## مقدمه

این گزارش می‌کوشد تا به بیان مفهومی و خلاصه‌ای جامع از کتاب «منطق در نظریه و عمل قانونگذاری» با تأکید بر دو فصل (ساختار منطقی و هستی‌شناختی قانون: ابزاری مفهومی برای قانونگذاران) و (نظریه‌های تصویب و ایجاد قوانین و فرآیندهای قانونگذاری) بپردازد.<sup>۱</sup> همچنان که از عنوان کتاب که مجموعه‌ای از مقالات تخصصی در حوزه حقوق و قانونگذاری است می‌توان فهمید، تلاش نویسندگان بر نقش منطق در نظریه و عمل قانونگذاری متمرکز است. قانونگذاری، فرآیندی پیچیده است که می‌توان به‌مثابه پدیده‌ای اجتماعی با پیچیدگی‌های خاص خود باشد که از منظرهای گوناگون علمی و روش‌شناختی می‌توان به آن نگرست. معمولاً از منظرهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به پروسه قانونگذاری نگاه می‌شود. اما علی‌رغم تمایلاتی که نسبت به تجزیه و تحلیل منطقی قانون از دو منظر نظریه قانونی و یا آنچه اخیراً به‌عنوان (هوش مصنوعی و قانون) نامیده می‌شود، اظهار می‌شود اما هنوز هم شکافی بزرگ در ادبیات پژوهشی مربوط به بررسی نظام‌مند نقش ابزارهای منطقی و منطق حاکم در پشت پروسه قانونگذاری وجود دارد. گزارش حاضر با هدف پُر کردن خلأ موجود در این زمینه ایضاح نسبی بر پرسش‌های متعدد فراوان

---

1. Logic in the Theory and Practice of Law Making, Editors: Araszkievicz, Michal, Pleszka, kryztof Springer 2015.



در این زمینه است: چگونه می‌توان مفهوم (منطق) را در زمینه، ساختار و رفتار قانونگذاری فهمید؟ چه روابط منطقی میان مفاهیم حقوقی تشکیل‌دهنده نظام قانونی وجود دارد؟ چگونه هنجارهای قانونی را استنباط کنیم؟ آیا نظام‌های قانونی منسجم و کامل هستند و چگونه این الگوهای منطقی را می‌توان در قلمرو قانون فهمید؟ ویژگی‌های منطقی گفتمان پیرامون پیشنهادهای قانونگذاری چیست؟ چگونه نظریه‌های مربوط به فهم و تغییر قانون با روند قانونگذاری پیوند و ارتباط می‌یابند؟ چگونه می‌توان قواعد حقوقی را به‌وسیله برنامه‌های کامپیوتری جدید تحلیل کرد؟ پرسش‌هایی از این نوع نیازمند پاسخ‌های دقیقی هستند که می‌توان ادعا کرد که هنوز تنها در مرحله طرح آن هستیم و پاسخ به آن نیازمند پژوهش‌های جدی و جدیدی است که باید در آینده به آن پردازیم و پژوهش حاضر دومین تلاش لازم در این زمینه است.<sup>۱</sup>

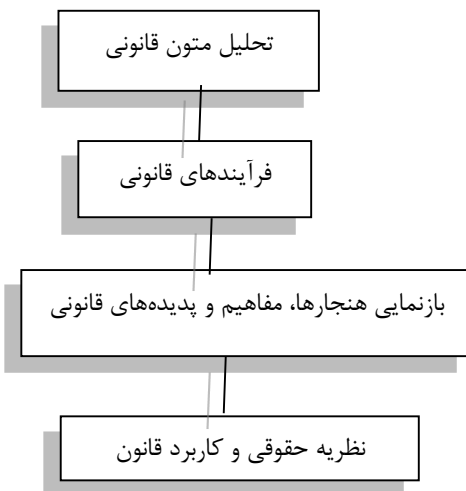
نکته اساسی آن است که چگونه می‌توان منطق موجود در پشت ابعاد مختلف نظری و عملی قانونگذاری را فهمید. آنچه که به‌عنوان معیار نخست مهم است، حرکت از استفاده و کاربرد عمدتاً تئوریک و نظری به طرف استفاده و کاربرد عملی از ابزارهای منطقی در زمینه قانونگذاری می‌باشد.

ساختار این بحث با تأکید بر مسائل قانونی و اطلاق قوانین به این شکل است:

---

۱. در این رابطه نخستین پژوهش به «فن حکمرانی» مربوط می‌شود که با شماره مسلسل ۱۵۷۸۰ انتشار یافته است.

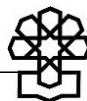
## نمودار ۱



### فصل اول – نظریه‌های مربوط به ساخت و تصویب قوانین و روبه‌های حقوقی

گزارش حاضر می‌کوشد تا مؤلفه‌های بنیادین در تفسیر و تصویب قانون، معنای زبان قانون، منطق آن و نظریه‌های تفسیر قانون را بحث و بررسی کند، اگرچه در نگاه اول، این پژوهش ممکن است برای نظریه‌پردازان و دانشگاهیان مفید به نظر برسد، اما هدف اصلی آن، آموزش و آگاهی‌بخشی به نمایندگان و وکلای ملت است. فهم مؤلفه‌های بنیادین تفسیر و تصویب قانون، برای هر کسی که بخواهد استدلال‌ات حقوقی را پیگیری کند، ضروری است و به‌عنوان راهنمایی برای فرآیندهای قانونی از ارائه پیش‌نویس تا تصویب آن عمل می‌کند.

تفسیر قانون، فرآیند تعیین بخشی به‌معنای یک عمل حقوقی است که حکم یا قانون

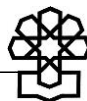


نامیده می‌شود. تفسیر قانون که تلاش اصلی برای چپستی منطق قانون است مورد مناقشه علمی متخصصان مختلف حقوقی بوده است. مسائل مورد مناقشه شامل اختلاف بر سر اهمیت معنای عادی و متداول متون، تاریخ حقوقی تصویب لایحه‌ها و پیش‌نویس‌ها و هدف احکام قانون است. تفسیر یک حکم قانونی و فهم منطق آن بسیار پیچیده‌تر از صرف خواندن کلمات نوشته شده آن است. فرآیند تفسیر احکام قانونی شامل یافتن نیت پشت تصویب، هدف از آن، معنای رایج کلمات و یا حتی ترکیبی از موارد فوق است و این به مفسر و کسی که قانون را تأویل می‌کند وابسته خواهد بود.

قانون مانند همه زبان‌ها قواعد گرامری خاص خود را دارد. این منابع و نظریه‌ها بخشی از این زبان است که نظم و ساختار به استدلال‌ات حقوقی و تصویب قوانین می‌بخشد. در یک کلام، نظریه بر همه جنبه‌های حیات قانون از تصویب تا کاربرد قضایی آن تأثیر می‌گذارد. فهم و تفسیر قانون، علم نیست، بلکه هنر است، مجموعه‌ای از قواعد نیست، بلکه یک زبان است. قانونگذاران به شکلی دقیق و کامل پیش‌نویس‌ها را آماده نمی‌کنند، بلکه ابهام، از قلم افتادگی و اشتباهات همگی از عناصر مشترک در پیش‌نویس نهایی قوانین است. دانستن این نکته که چگونه مقررات تصویب شده را براساس این نقصان‌ها و کمبودها تفسیر و اجرایی کرد حائز اهمیت است. درحالی که تفسیر مقررات وضع شده، علمی دقیق نیست، اما معیارها و قواعدی نیز وجود دارد که به تفسیر بهتر قانون کمک می‌کند. درحالی که برای مثال ایالات متحده آمریکا، انگلستان و استرالیا دارای نظام قانونی عرفی هستند، اما قوانین عرفی تنها سیستم قضایی موجود در جهان نیست. برای مثال سیستم‌های قضایی دیگری نیز وجود دارند مانند شرع اسلام و یا حقوق خصوصی دیگر. در واقع بیشتر کشورهای اروپایی، برزیل، چین، ژاپن، مکزیک، روسیه، سوئیس، ترکیه و گرجستان،

قانون‌های مدنی دیگری را در سیستم قضایی کشورشان تعبیه کرده‌اند. حقوق عرفی و حقوق مدنی به شیوه‌ای مجزا بسط و گسترش یافته‌اند. در سیستم حقوق مدنی، اصول و قواعد قانونی در روند تصویب احکام و لوایح است که شکل می‌گیرد. بالعکس در سیستم حقوق عرفی، اصول و قواعد مربوطه در خود قانون است که تجسم می‌یابد و نه در روند تصویب آن. با این حال در نظام عرفی حقوقی، افکار و عقاید موجود درباره رویه قانونی، کنترل‌کننده بوده و نقشی قوی در تفسیر قانون ایفا می‌کند.

قوانین محصول زمان هستند. فرآیندهای قانونی اغلب مناقشه‌برانگیز و حتی سیاسی هستند که به عقاید و منافع متضاد تعادل می‌بخشند. استدلال‌ات مربوط به حقوق عرفی شامل اشکال قیاسی استدلال در دو جنبه تصمیم و تناسب است. به‌وسیله تصمیم‌دهی است که وکلای یک نظام حقوقی عرفی از مواردی خاص و جزئی به اصول قانونی عام می‌رسند که البته این روند محصول زمان و فرآیندهای تاریخی است. در اواخر قرن نوزدهم، نقش قانونگذاران دستخوش تغییر شد. زیرا روند تقنین و دامنه آن، فراوان‌تر و نیرومندتر شد و تلاش می‌شد تا قانون بر جنبه‌های بیشتری از ابعاد زندگی اطلاق یابد. به هر میزان که روند قانونگذاری شکوفا می‌شد، قوانین تصویب شده بیشتر به لغو و فسخ حقوق عرفی اقدام می‌کردند، این تحول زمانی شدت بیشتری یافت که کنگره آمریکا شروع به حل مسائل اجتماعی و سیاسی از طریق قانونگذاری کرد. این تحولات عمیق در حوزه قانونگذاری باعث شد که در اواسط قرن بیستم دادگاه عالی ایالات متحده مرتباً با پرونده‌هایی مواجه شود که دارای ابهام در تفسیر درست قانون بودند، به‌همین دلیل فهم منطقی تفسیر درست قانون به مهارت حقوق مهمی بدل شد. روند فوق‌الذکر و اهمیت به منطقی تفسیر قوانین سبب شد که از یک طرف دامنه قانونگذاری وسیع‌تر شده و از طرف دیگر جزئی‌تر و دقیق‌تر شود.



بحث مهم دیگری که درباره تفسیر و منطق قانون باید به آن توجه کرد بحث تفکیک قواست. تفکیک قوا به معنی توزیع و تخصیص قدرت و کارکرد در میان شاخه‌های مختلف حکومت است. تفکیک قوا در سطح مفهومی به این معنی است که کارکردهای حکومت، باید در میان دو یا چند گروه مستقل توزیع شود به شکلی که یکی از آنها قدرت بیشتری از بقیه نداشته باشد. تفکیک قوا نقش مهمی در تفسیر قانون‌ها ایفا می‌کند علیرغم آنکه به ظاهر نقش مستقیمی در معنای کلمات و نوشته‌های یک قانون ندارد. در آمریکا و بسیاری از کشورهای دیگر قدرت حکومت در میان قوای مقننه، مجریه و قضائیه تقسیم شده است. طبق قانون اساسی آمریکا، کنگره قوانین را تصویب، قوه مجریه آن را اعمال و دستگاه قضایی آنها را تفسیر می‌کند. البته این تمایزات صریح تنها از دور، دقیق به‌نظر می‌رسد. خطوط جداکننده میان ایجاد و تصویب یک قانون با تفسیر آن به شکلی مبهم تعریف شده است. برای مثال، یک نفر ممکن است بپرسد که آیا اشاره به دلیل یک رفتار خاصی در قانون را باید به‌منزله تفسیر قانون رانت و یا به‌منزله ایجاد و تصویب آن؟ به همین دلیل فهم منطق قانون ضروری است. زیرا دانستن این نکته که چگونه استدلال قانونی کنیم و چگونه از این زبان جدید حقوقی استفاده کنیم و چگونه قوانین موجود را تفسیر نماییم جزء بنیان‌های اساسی اجرای قانون است. در شکل اصلی آن تفسیر قانون هنر کشف نیت و غایت از تصویب قوانین است. زیرا اقتدار قانون درنهایت به اجرای آن برمی‌گردد. به‌ندرت قانونگذاران هدف‌شان این است که قوانینی را که تصویب می‌کنند مبهم، مخلوط و یا ناکامل باشد، اما متأسفانه اغلب چنین است. به همین دلیل دانستن نظریه برای فهم درست قانون ضروری است. زیرا در تسلط بر ابعاد گوناگون تفسیر احکام و لوایح تصویب شده کمک می‌کند.

منابع تفسیر قانون و نظریه‌های آن اگرچه با همدیگر در پیوند متقابل‌اند، اما دارای تفاوت‌هایی نیز هستند. نظریه‌ها براساس سه منبع خبری به تفسیر زبان قانون اقدام می‌کنند:

۱. **منابع ذاتی شواهد و ادله:** به منابعی ذاتی گفته می‌شود که بخشی از عمل رسمی تفسیرشدگی است. البته کلمات تنها منبع ذاتی نیستند که قاضی براساس آنها معنا و منطق پشت کلمات را می‌فهمد. دیگر منابع ذاتی مانند قواعد و تلفظ کلمات، سرخط‌ها و تیرها، بخش تعاریف و هسته زبانی ساخت قانون ممکن است برای تفسیر منطق پشت قوانین مهم باشد. به هر حال تمامی موارد فوق جزء منابع ذاتی در معنی و منطق قانون است.

۲. **منابع خارجی شواهد و ادله:** طبقه‌بندی دوم در منابعی که برای فهم معنی و منطق قانون مورد توجه قرار می‌گیرد، مواد و منابع بیرون از عمل رسمی، اما در چارچوب پروسه قانونی است. موارد زیر شامل نمونه‌هایی از منابع خارجی است که به آنها ربط می‌یابد:

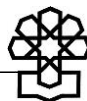
**الف)** تاریخ قانونگذاری که شامل جملاتی می‌شود که در طول پروسه تصویب قانون نوشته و گفته می‌شود.

**ب)** رضایت و تساهل نسبت به قانون. اشاره به معیاری دارد که بنابر آن سکوت در مقابل تفسیر حقوقی یک قانون به معنای توافق با تفسیر داده شده تعبیر می‌شود.

**ج)** قانون قرض گرفته شده: یعنی فرض بر آن گذاشته می‌شود که با امانت گرفتن قانون دولت دیگری، تلاش می‌شود تا افکار و عقاید مربوط به قانونی خاص را به‌روز کنیم.

**د)** معیار نهایی: احترام به تفاسیر کنشگران نام دارد. یعنی با این معیار تلاش می‌شود تا معنای قانون را به تفاسیر کنشگران محول کرده و ابهام‌های ضمنی آن را بپذیریم.

امروزه در نتیجه پیدایش دوباره متن‌گرایی، بار دیگر منابع خارجی شواهد و ادله قانونی



مورد بحث و بررسی مجدد قرار گرفته است.

۳. منابع سیاست بنیاد: این منابع از هر دو فرآیندهای قانونی و عمل به قانون متفاوت بوده و خاص هر کشور است. برای مثال در ایالات متحده، منابع سیاست بنیاد بیانگر انتخاب‌های قانونی و اجتماعی مهمی هستند که برخاسته از قانون اساسی آن قانون‌های مدون و یا حتی حزم و احتیاط می‌باشد.

### متن‌گرایی

متن‌گرایی نظریه‌ای است که طرفداران آن به دنبال معنای عمومی کلماتی که در قانون و پیش‌نویس آن درج شده می‌گردند تا اینکه به دنبال نیت قانونگذار باشند. متن‌گرایی گهگاه نظریه «معنی آشکار» در فهم و تفسیر قانون نیز نامیده می‌شود.

معیار قرار دادن «معنی ظاهری» این پیام را می‌رساند که معنای رایج اما آشکار کلمات یک قانون باید تفسیر مربوط به قانون مزبور را کنترل کند. مخصوصاً متن‌گرایان این اصل را از ابتدا فرض می‌گیرند که یک قانونگذار و یا مجری آن برای ارتباط با معنی و منطق یک قانون باید به کلمات، قواعد و حتی تلفظ‌ها توجه کنند. البته متن‌گرایان کاملاً بر متون متمرکز نمی‌شوند، بلکه آنان تمایل دارند از فرهنگ لغت‌های هم‌زمان و معیارهای زبانی استفاده کنند تا توضیح دهند چگونه یک گوینده بومی کلمات را می‌فهمد. متن‌گرایان دارای درجات و سلسله مراتب هستند. درحالی که همه آنان بر متن یک قانون برای کشف معنی و منطق آن تأکید دارند، اما شکل‌های متفاوت متن‌گرایی در تمایل‌شان به منابع غیرذاتی از همدیگر جدا می‌شوند. برای مثال نظریه‌پردازانی وجود دارند که آنها را می‌توان نظریه‌پردازان «معنی آشکار» اما در شکل نرم آن نامید که شامل

کسانی می‌شود که متن را اگرچه منبع اصلی در معنا و منطق قانون می‌دانند، اما تنها به شکل انحصاری آن تأکید نمی‌کنند. آنها همچنین به زمینه و تاریخ در بیشتر موارد تأکید دارند و قدیمی‌ترین نوع متن‌گرایی به حساب می‌آیند.

گروه بعدی متن‌گرایان معتدل هستند. براساس نظر آنان وقتی که معنی یک متن قانونی را بتوان به آسانی از روی متن فهمید، دیگر نیازی به کمک از هیچ روش دیگری برای فهم تفسیر و معنی درست آن نیست. البته اگر به هر دلیلی معنی پشت کلمات قانون، مبهم و یا دارای خطای نوشتاری باشد، متن‌گرایان معتدل به دیگر منابع ذاتی و غیرذاتی شامل تاریخ قانونگذاری مراجعه می‌کنند.

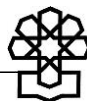
### نظریه‌های نیت‌بنیان

نظریه‌های نیت‌بنیان به دلایل متعدد، متن‌گرایی را رد می‌کنند. نظریه‌های نیت‌بنیان، قانون را چنین توصیف می‌کنند که هنگام وضع و تصویب قوانین، قانونگذار چه قصد و مرادی از آن داشته است. به‌طور خلاصه نظریه‌های نیت‌بنیان بر این باور هستند که وظیفه آنها کشف نیت پشت تصویب یک قانون است تا بدین شیوه بتواند به آن نیت جامه عمل بپوشانند. بدیهی است در این نظریه برای کشف منطق قانون باید به دنبال نیت آن بود. به عبارت دیگر منطق قانون، قابل تقلیل به نیت قانونگذار از تصویب آن است.

دو نوع نیت وجود دارد:

**الف)** نیت خاص که می‌توان آن را به‌عنوان نیت قانونگذار درباره مسئله خاصی که بیان می‌شود در نظر گرفت.

**ب)** در مقابل نیت عام که به هدف کلی از تصویب یک قانون اشاره دارد. البته آنچه که



اهمیت دارد هدف نهایی یا غایت از تصویب یک قانون است که منطق پشت قانون را نیز معین می‌کند. مانند متن‌گرایی، نظریه‌های نیت‌بنیان نیز اگرچه دارای نقاط قوت هستند و به ما در فهم منطق قانون کمک می‌کنند، اما دارای نقاط ضعف جدی نیز هستند. برای مثال تصور کنید که گروهی صد نفره از نمایندگان مجلس از حوزه‌های انتخاباتی متفاوت بخواهند به دلایل متفاوت به یک لایحه رأی دهند. طبیعی است که با این تعدد فراوان نیت قانونگذاران، غیرممکن است همگی آنها هدف خاص و واحدی در تصویب آن داشته باشند.

### نظریه‌های مربوط به فرآیند قانونی

جدای از نظریه‌های تفسیری قانون که برای کشف منطق قانون از آن استفاده می‌شود و چند نمونه‌ای از آن را به بحث و بررسی گذاشتیم. نظریه‌های دیگری نیز وجود دارد که مربوط به روند قانونگذاری هستند.

این نظریه‌ها را می‌توان ذیل دو دسته کلی طبقه‌بندی کرد:

**الف) نظریه‌های تکثرگرایانه** که بر نقش خاصی مبتنی است که گروه‌های ذینفع در سیاست‌های قانونگذارانه ایفا می‌کنند. سیاست گروه‌های ذینفع به «تکثرگرایی» منجر می‌شود که براساس آن قدرت سیاسی در میان بازیگران سیاسی متعدد پخش و توزیع می‌شود. نمونه‌های مختلف گروه‌های ذینفع شامل احزاب سیاسی، اتحادیه‌ها و سازمان‌های زیست‌محیطی می‌شود. نظریه‌های تکثرگرا به‌مثابه چتری برای دو نظریه دیگر عمل می‌کنند:

1. **نظریه چانی‌زنی:** در این نظریه، قوانین به‌عنوان مصالحه‌ای میان گروه‌های ذینفع متعدد نگریسته می‌شود. گروه‌های ذینفع با همکاری یکدیگر می‌کوشند تا قدرت سیاسی

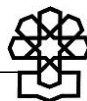
خود را افزایش دهند و در این مسیر آنها باید از خواسته‌های همدیگر برای رسیدن به یک مخرج مشترک برای توافق و تصویب قوانین کوتاه ببینند.

۲. **نظریه انتخاب عمومی:** طرفداران این نظریه بر اقتصاد برای توضیح رفتار قانونگذاران تأکید دارند. آنها بر این باورند که قوانین نتیجه دنباله‌روی گروه‌های مختلفی است که همگی در فکر منافع خود و اعضایشان بدون توجه به دیگران هستند.

ب) **نظریه‌های مربوط به رویه قانونی:** این نظریه‌ها بر فرآیندهای قانونی و موانع سیاسی تأکید دارند که یک لایحه طی می‌کند تا به قانون تبدیل شود. در این دسته از نظریات بیشتر از آنکه بر نیت فردی قانونگذاران برای کشف منطق قانون تأکید شود، بر ساختارهای حقوقی و سیاسی کلان در نظام قانونگذاری یک کشور و اهمیت آنها در کشف منطق قانون تأکید می‌شود.

### فصل دوم - ساختار منطقی و هستی‌شناختی قانون: ابزاری مفهومی برای قانونگذاری

این قسمت تلاش می‌کند که نشان دهد چگونه وظیفه قانونگذار، مشارکت در وضع قوانینی است که ساختاری به «جهان قانون» می‌دهد. این جهان قانون شامل همه واقعیت‌ها، قوانین و کلیت‌هایی است که از طریق کاربرد قواعد حقوقی موجودیت می‌یابند. منطق را می‌توان به‌درستی به‌عنوان نظریه‌ای برای روابط ضروری میان واقعیت موجود در جهان تفسیر کرد. فصل حاضر ترکیبی از دو شیوه نگریستن به منطق و قانونگذاری است و شماری از مفاهیم قانونی اصلی مانند حقوق، وظیفه، قدرت و کفایت را برای ارائه توضیح از ساختار «جهان قانون» توضیح می‌دهد. پیوند میان منطق و قانونگذاری آشکار و بدیهی نیست. منطق



استانداردی را برای اعتبار استدلال‌ها فراهم می‌کند. هنوز هم منطق، اهمیت بسزایی برای قانونگذاران دارد و برای اینکه این اهمیت را فهم کنیم باید دو قدم برداشته شود:

**قدم اول:** اتخاذ چشم‌اندازی خاص درباره عملکرد یک قانونگذار است، چشم‌اندازی که طبق آن یک قانونگذار یک ایده انتزاعی را طراحی و می‌آفریند تا به‌عنوان «جهان قانون» توصیف شود.

**قدم دوم:** جایگزینی تفسیر منطقی به‌عنوان ابزار سنجش استدلال‌ها با تفسیر منطقی به‌عنوان مشخصه ساختار جهان است. در مورد قانونگذاری، جهانی که ساختار آن را معین می‌کند، جهان قانون است.

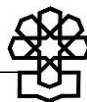
وظایف یک قانونگذار متعدد و متکثر است، زیرا قانونگذاری برای اهداف گوناگون استفاده می‌شود. مانند تأسیس یک سازمان، واگذاری حاکمیت به مردم، تصویب بودجه دولت و... اگرچه غایت اصلی قانونگذاری، ایجاد و تأسیس قوانین است. تأسیس قوانین ابزاری یا برای بهبود و اصلاح جامعه است یا برای جایگزینی آن با قانونی دیگر و یا نتیجه‌ای که از فرآیندهای سیاسی حاصل شده است. اگر بخواهیم پیوند میان منطق قانونگذاری را روشن کنیم باید در ابتدا به قانونگذاری به‌مثابه وسیله‌ای برای بازسازی «جهان قانون» نگریست. منظور آن است که قانون، بخش نهادینه شده و معین شده واقعیت اجتماعی و جهان قانون است و قانونگذاری ابزاری برای اصلاح و تغییر واقعیت اجتماعی است. آنچه اینجا اساسی است تأکید بر این چشم‌انداز خاص است که قانونگذاری را می‌توان با ساختمان‌سازی مقایسه کرد و از این منظر به منطق به‌عنوان بنیان اساسی پی‌ریزی این ساختمان نگریست.

از اینجا است که می‌توان به تعریف مفهومی جهان و جهان قانون پرداخت. جهان را

که به زبانی ساده می‌توان به‌عنوان هر آنچه که وجود دارد تعریف کرد. بخشی از این جهان، «جهان قانون» به‌عنوان مجموعه‌ای از هر آن چیزی است که بر پایه قواعد حقوقی بنا شده است. تنها راهی که می‌توان چیزی درباره جهان که شامل جهان قانون و نیز واقعیت‌ها و چیزهایی می‌شود که در این جهان قرار گرفته است، به‌وسیله زبان انجام می‌گیرد به همین دلیل است زبانی که برای توصیف جهان از آن استفاده می‌شود عمیقاً بر انواع افراد، اشیا و حتی قوانینی که می‌شناسیم تأثیر می‌گذارد. به همین دلیل بحث زبان و قانونگذاری که عمدتاً مورد بی‌توجهی قرار گرفته شایان توجه جدی است.

### قوانین پویا

قواعد قانونی پویا در پیوند با حوادثی که اتفاق می‌افتد مشخص می‌کند که چگونه «جهان قانون» در طول زمان تکامل می‌یابد. انواع مهم قوانین پویا شامل قواعدی است که منتهی به وظایف و تکالیف می‌شود و همچنین دربرگیرنده قواعدی است که امکان اصلاح و تفسیر قانون به‌وسیله قانونگذاری را ممکن می‌کند. قوانین پویا به‌وسیله کنشگران برای رسیدن به نتایج حقوقی خاص استفاده می‌شود. مثال خوبی از قواعدی که به کنشگران مختلف این امکان را می‌دهد تا تغییراتی هدفمند را در «جهان قانون» اعمال کنند، قواعدی هستند که بر کل روند قانونگذاری حاکمند و این امکان را می‌دهند تا به‌وسیله آنها قوانین را اصلاح و یا ابطال کرد. قراردادها، شناخت و مالکیت بچه‌ها و خود قانونگذاری همگی مثال‌هایی از «اعمال حقوقی»‌ای هستند که به‌وسیله قواعد پویا می‌توان به نتایج دلخواه کنشگران حقوقی رسید.



## وظایف و الزامها

همان‌طور که استدلال شده است، کارکرد نهایی قانون، راهنمای رفتار انسانی است. قانون از فنون مختلفی برای اجرای این کارکرد سود می‌جوید، اما احتمالاً مهمترین مورد از این فنون، تشویق به انجام رفتاری خاصی و تنبیه خاطیان احتمالی است. بنابراین وظایف و الزامات قانونی‌ای که ناشی از تعهدات هستند همراه با هنجارهایی که به‌وسیله آنها قانون به تعریف وظایف و الزامات می‌پردازد شایسته توجه هستند.

در اینجا باید به دو نکته مقدماتی پرداخت:

**اول:** بحث واژه‌شناسی است. از کلمه قانون به راه‌های مختلفی برای تجویز و تعیین رفتار خاصی استفاده می‌شود. از این‌رو باید تمایز لغوی میان وظایف و تعهدات یعنی آنچه که از نظر قانونی به‌عنوان تعهد صریح شناخته می‌شود و آنچه که باید از نظر قانونی انجام داد قائل شد. **دوم:** باید به امکان انجام واقعیت‌های مربوط به تکلیف و الزام نیز توجه کرد. در فضای آکادمیک معمولاً میان «است» و «باید» قائل به تمایز هستند. برای مثال این واقعیت که مردم خود دروغ نمی‌گویند متفاوت است با این نکته که از نظر قانونی مردم نباید دروغ بگویند. همچنان‌که این مثال نشان می‌دهد این واقعیت که مردم خود دروغ نمی‌گویند متفاوت از این واقعیت است که مردم ملزم به راستگویی و دروغ نگفتن هستند. قواعد الزام‌آور به‌طور همزمان هم وظایف و هم تعهدات را می‌آفریند و بدین‌وسیله مردم را ملزم می‌کنند که به شیوه خاصی رفتار کنند. بدیهی است که میان وظایف و تعهدات تمایز وجود دارد و این دو را نباید همسان با یکدیگر در نظر گرفت.

«وظیفه» انجام کاری خاص و به مجموعه‌ای از تعهدات محول شده به یک فرد گفته

می‌شود که پیامد نقش، موقعیت و یا جایگاه خاصی است. برای مثال وظیفه یک قاضی است که اعمال قانون کند و یا وظیفه پدر خانواده است که هنگام بارش برف به پاک‌سازی بام خانه اقدام کند. عمومی‌ترین وظیفه به وظیفه‌ای اطلاق می‌شود که برعهده همگان گذاشته شده است. این وظیفه با شأن انسانیت انسان در پیوند است. البته یک وظیفه می‌تواند به‌عنوان وظیفه‌ای برای اجتناب از انجام کاری تعریف شده باشد مانند وظیفه برهم نزدن آرامش در عبادتگاه‌ها، این وظایف همچنین به نقش‌ها و موقعیت‌ها نیز برمی‌گردد همانند وظیفه همه کسانی که در ترافیک گیر کرده‌اند برای اجتناب از عملی که به ایجاد موقعیتی خطرناک منجر شود.

یک وظیفه شامل سه مؤلفه است:

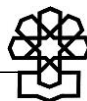
**(الف)** مخاطبان وظیفه تعیین شده،

**(ب)** محتوای آن،

**(ج)** موضوع و محتوای وظیفه.

مخاطبان یک وظیفه تعیین شده شامل موارد زیر است:

۱. یک کنشگر و یا کنشگران خاص بیشتری باشد مانند حسن یا احمد و علی.
  ۲. همه کنشگران خاصی که ذیل طبقه‌بندی خاصی جا می‌گیرند (مانند رانندگان ماشین).
  ۳. همه افراد (مانند همه افراد باید همسایگان خود را دوست داشته باشند).
- محتوای یک وظیفه یعنی آن چیزی که تأیید می‌شود یا بالعکس نهی می‌شود. اگر محتوای آن باشد که چیزی را نهی کند، وظیفه در اینجا «منع» نیز نامیده می‌شود.
- موضوع یک وظیفه یعنی:



الف) نوع عملی که وظیفه مشخص می‌کند،

ب) یا شیوه عمل در مورد نوع خاصی از رفتار.

اگر محتوا و ماهیت وظیفه با کنش خاصی که الزام‌آور است ترکیب شود چهار ترکیب خاص ممکن است پدیدار شود:

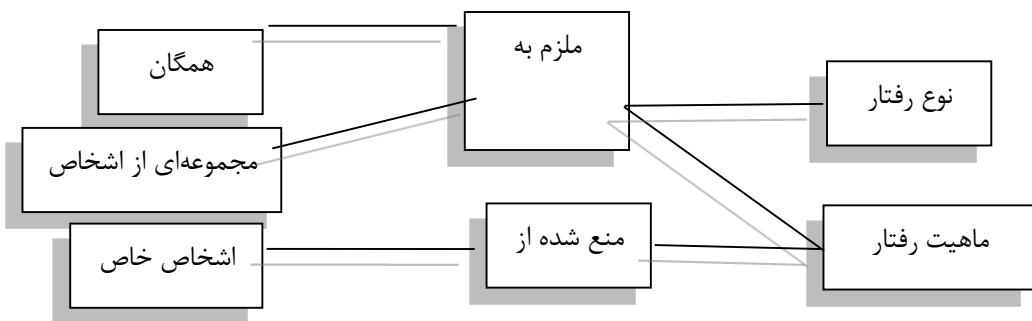
الف) تجویز به عمل به انواع خاصی از رفتار (مانند پرداخت مالیات، گفتن حقیقت و...)

ب) ماهیت الزام‌آور انجام یکسری از رفتارها به شیوه‌ای خاصی (مانند رانندگی از طرف راست)

ج) اجتناب از انجام بعضی از رفتارها الزام‌آور می‌شود (دزدی نکن)

د) ماهیت الزام‌آور اجتناب از انجام یکسری رفتارها به شیوه‌ای خاص.

## نمودار ۲. ساختار وظایف



## عناصر و مؤلفه‌های منطقی وظایف

جایی که یک وظیفه به نقش و یا موقعیتی مربوط شود، پس از آن الزاماتی به وجود می‌آید. بعضی از الزامات اگرچه به شکلی اختیاری تقبل می‌شوند، اما بیشتر آنها نتیجه

قرارداد و یا وعده و وعید هستند. تمایز میان اشخاص خاص، طبقه‌بندی آنها و عموم مردم به‌عنوان مخاطبان وظایف تعریف شده، قابلیت کاربرد درباره الزامات و تعهدات را ندارد. این سخن نافی این نیست که الزامات می‌تواند هم به معنای تعهد به انجام کاری و یا پرهیز از انجام آن باشد.

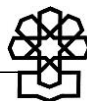
اگرچه در صفحات قبل گفتیم که وظیفه و تعهد با هم تفاوت‌هایی را دارند، اما یک نقطه اشتراک نیز آنها را به هم پیوند می‌دهد و آن این است که هر دو دلیلی الزام‌آور برای انجام کاری را پیشنهاد می‌دهند. به عبارت دیگر ملزم به چیزی بودن و یا وظیفه‌ای را برعهده داشتن هر دو به این معنی است که مخاطب و موضوع الزام و یا وظیفه تعریف شده، متعهد به انجام کاری است که برعهده او قرار داده شده است. از نظر منطقی رابطه میان الزام و وظیفه به این ترتیب است:

وظیفه (عمل، رفتار، کنشگر) <sup>دربرگیرنده</sup> الزام (عمل، رفتار، کنشگر)

### پیامدهای این بحث برای قانونگذاری

همچنان‌که بیان شد، مسیری که باید برای ایجاد یک قانون طی شود تا آنچه که یک کنشگر ملزم به انجام آن می‌شود ساده و هموار نیست. قانونگذاری که به تصویب می‌پردازد همزمان می‌تواند وظایفی را نیز تعریف کند که خود را به‌عنوان قانون تحمیل کند. یک قانونگذار نمی‌تواند قانونی را تصویب کند که به سوژه‌های حقوقی بگوید که چه چیزی را جبراً باید انجام دهند، زیرا چنین جبر و الزامی بنا به تعریف نتیجه دلایل متقابل است چنین سخنی دو پیامد ذیل را در بردارد:

**الف)** در فرموله کردن «وظیفه» ای خاص که منجر به تحمیل قوانین می‌شود، قانونگذار



نباید نگران تضادهای احتمالی باشد. اگرچه بهتر آن است که از تعارضات حل نشده هنجارها اجتناب کرد، اما در صورت تداوم بهتر است که در سطوح عالی تر راه‌حلی برای چاره نمودن آن یافت.

ب) قانونگذاران باید توجه خاصی به این احتمال داشته باشند که وظایف و الزاماتی که آنها غیرمستقیم تعریف و تصویب می‌کنند ممکن است در تعارض با هم باشند. بنابراین بهتر است که قواعدی را برای حل و مدیریت تعارضات احتمالی ناشی از ایجاد قوانین اضافه کنند.

### قواعد حقوقی محدودیتی بر جهان‌های قانونی ممکن

ایده قانون به‌طور سنتی با هدایت و مدیریت رفتارها، هم پیوند بوده است. این قواعد قانونی است که رفتار خاصی را تجویز می‌کنند که ممکن است از آن اطاعت شده و یا بالعکس مردم و یا گروهی از آنها، از آن نافرمانی کنند. بعد از انجام رفتار (و نه قبل از آن) است که می‌توان رفتار مورد نظر را از نظر قانونی سنجید که آیا صحیح است و یا خیر. از گذشته‌های دور مانند توماس آکویناس تاکنون این پیوند میان قوانین و هدایت رفتارها در بحث‌های فلسفی در مورد قواعد حقوقی بحث و بررسی کرده است.

قواعد حقوقی اغلب امور مشروطی هستند که به تفسیر ما از واقعیت ارتباط دارند. سخن درباره امور مشروط در امر قانونگذاری تا حدودی فریبنده و اشتباه است. واقعیت آن است که قواعد حقوقی در استدلال‌ها نیز می‌تواند استفاده شود و زبان واژگانی قوانین را توجیه کند پس قواعد حقوقی، سازنده و تولیدگر نیز هستند. اگر کسی پادشاه بلژیک باشد، قواعد حقوقی ایجاب می‌کند او همزمان فرمانده کل ارتش بلژیک نیز هست و یا اگر شخصی قراردادی مبنی بر تحویل و فروش یک ماشین امضا کرده باشد، قواعد حقوقی او

را ملزم می‌کند که این ماشین را حتماً تحویل دهد.

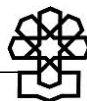
از اینجا می‌توان نتیجه گرفت که دو راه متفاوت برای یک قاعده قانونی قابل تصور است:

**اول**، آنکه یک قاعده قانونی می‌تواند وجود داشته باشد تنها به این دلیل ساده که قاعده‌ای پذیرفته شده است. این شیوه معمولاً مشخصه قانون‌هایی است که قضات و در سنت قانون‌های مدنی وضع می‌کنند.

**دوم**، یک قاعده می‌تواند وجود داشته باشد به این دلیل که به‌طور اتفاقی قاعده‌های دیگر به آن اضافه شده است. اتفاقات و حوادث معمول اینچنینی شامل تصمیمات قضایی و تمامی اشکال قانونگذاری مانند قانون‌ها، رساله‌ها و تصمیمات عمومی سازمان‌های بین‌المللی هستند.

بسیاری از قواعد قانونی را قانونگذاری ایجاد می‌کند. در اینجا این امکان وجود دارد تا میان متن یک آیین‌نامه که به‌وسیله آن یک قانون وضع می‌شود با خود قانون از یک طرف و محتوای آن از طرف دیگر تمایز قائل شد.

هر قانونی، محتوایی دارد. این محتوا را شرایط مربوط به آن قانون و نتایج آن معین می‌کند بدین شیوه که اگر دو قانون مجزا، شرایط و نتایج یکسانی داشته باشند این دو دارای ماهیتی یکسان هستند. اما رابطه میان مقررات خاص وضع شده در یک مورد با محتوای قانونی که توسط متن قانونگذاران تصویب می‌شود، رابطه‌ای ساده و مستقیم نیست. معمولاً ماهیت یک قانون توسط متن قانونگذارانی که آن را تصویب می‌کنند مشخص می‌شود. اما باید مواظب بود که صرفاً یک قانون را با ماهیت آن یکسان نگرفت. اگر یک قانون به‌طور کامل با تنظیمات حقوقی اتخاذ شده برای انجام آن انطباق داشته باشد، پس می‌توان گفت که وجود زبانی کاملی دارد. البته برخلاف کلیت‌های زبانی همانند



جملات، قوانین زمانمند بوده و می‌توانند از صفر آفریده شوند، دگرگون و یا ابطال شوند. رابطه میان یک قانون و محتوای آن تاحدودی مشابه رابطه میان یک کتاب و محتوای آن است. باید درباره محتوای یک کتاب مطلع باشیم تا بدانیم کتاب درباره چه سخن می‌گوید. اما این امکان نیز وجود دارد که درباره محتوای یک کتاب سخن بگوئیم بدون آنکه کتاب مزبور دیگر واقعاً در دسترس باشد. البته نظر بیشتر مفسران بر این است که اگر یک قانون را با ماهیت آن یکسان تلقی کنیم، دیگر امکان تغییر آن وجود ندارد. زیرا چنین تغییری به ایجاد قانونی جدید می‌انجامد. پس می‌توان ادعا کرد که بهترین راه حل برای مشکل شناخت ماهیت یک قانون آن است که به مفهوم قانون به‌عنوان یک مفهوم کلیشه‌ای نگریست، قوانین معمولاً با تصمیمات حقوقی و با محتوایی خاص ایجاد می‌شوند.

### تفسیر جهان قانون به‌وسیله قانونگذاری

اگر قواعد قانونی همانند الزام و فشاری بر جهان‌های قانونی ممکن عمل کند، این نتیجه را می‌توان گرفت که قانونگذاری به واقعیت‌های جدید در جهان قانون و احتمالاً به چهار شیوه متفاوت منجر می‌شود:

**اول:** قانونگذاری عملی حقوقی است که به‌وسیله آن قواعد حقوقی موجود را از طریق مجموعه‌ای از رویه‌های قانونی دچار تغییر می‌کند. در این روند، قواعدی جدید اضافه شده و قواعد موجود یا تغییر می‌کند و با کلاً باطل می‌شود.

**دوم:** تغییر در مجموعه‌ای از قواعد حقوقی، بر دیگر واقعیت‌ها و نیز اشخاص در جهان قانون اثر می‌گذارد.

**سوم:** امکان دارد که قانونگذاری روابط تقدم و تأخر میان قانون‌های موجود را بر هم بزند.  
**چهارم:** ممکن است که روند قانونگذاری به شناسایی و رسمیت بخشیدن به منبع یا منابع جدیدی برای تأسیس و تصویب قانون منجر شود.

پیوندهای متقابل، ساختار جهان قانون و حرکت به سمت وضعیت واقعی و انضمامی در بخش‌های قبلی تاحدودی با نگاهی انتزاعی به بحث قانون و منطق تبیین شد. در این بخش‌ها استدلال شد که این نگاه انتزاعی، چارچوب‌های مربوط به قانونی را تشکیل می‌دهد که به‌وسیله روند قانونگذاری تعبیه شده و به همین دلیل برای فهم منطق قانون، باید این چارچوب‌ها را فهمید.

برای ادامه بحث چند نکته را باید به‌طور مختصر بیان کرد:

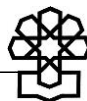
۱. جهان قانون بخشی از جهان است که از افراد و واقعیت‌ها تشکیل می‌شود. آن بخشی از جهان که متعلق به جهان قانونی نیست، از این به بعد «جهان بیرونی» از آن نامیده می‌شود.  
 ۲. واقعیت‌ها در جهان با همدیگر دارای پیوندهای متقابل هستند. روابط آنها یا براساس قانون‌های علی است و یا براساس روابط قاعده‌محور.

۳. روابط علی قبل از هر چیز در میان واقعیت‌های بیرونی وجود دارد.

شایان ذکر است که جهان قانون شامل واقعیت‌های قاعده‌مند است و بیشتر این واقعیت‌ها، ربط و پیوند خود را از قواعد حقوقی‌ای می‌یابند که پیامدهای مشخصی را بر آنها مترتب می‌کند: برای مثال این واقعیت که کسی را می‌توان به‌عنوان دزد طبقه‌بندی کرد، به‌دلیل این است که پیامدهایی حقوقی برای کسی که دزد تعریف شده در قانون گنجانده شده است.

جهان قانون هدفی بالذات نیست، بلکه به معنی تأثیرگذاری بر «جهان بیرونی» است.

یعنی جهانی که شامل واقعیت‌هایی می‌شود که نتیجه بر هم کنش قواعد حقوقی نیست.



### نمودار ۳. خطوط اتصال با جهان قانون

واقعیت‌های بیرونی \_\_\_\_\_ جهان قانون \_\_\_\_\_ واقعیت‌های درونی

واقعیت‌های درون جهان قانون به وسیله قوانین است که با یکدیگر ارتباط می‌یابند. واقعیت‌ها و قواعد در درون جهان قانون به شبکه‌ای از روابط با همدیگر مرتبط شکل می‌دهند. برای پاسخگویی به پرسش چگونگی تأثیرگذاری عناصر این شبکه بر جهان بیرونی، لازم است که نگاهی دقیق‌تر به واقعیت‌های جهان بیرون و مخصوصاً تمایز میان واقعیت‌های درونی، واقعیت‌های میانجی و واقعیت‌های بیرونی بیندازیم. واقعیت‌های درونی، واقعیت‌هایی در جهان قانون هستند که به‌طور عینی و همزمان در جهان خارج نیز وجود دارند. در جهان قانون آنها موقعیت خاصی دارند که ذیل عنوان قواعد قانونی پویا طبقه‌بندی می‌شوند. واقعیت‌های بیرونی، اما واقعیت‌هایی در جهان قانون هستند که بر دنیای خارجی اثرگذار هستند مانند وظیفه زندانی کردن یک مجرم جنایی. هر واقعیتی در جهان قانون که جز واقعیت‌های درونی و یا بیرونی قرار نگیرد، واقعیت میانجی است.

اگر از حقوق خصوصی بخواهیم مثال بیاوریم مانند ادعای کسی نسبت به دیگری که در مقام شوهر، رئیس یک شرکت و... قادر به تصمیم‌گیری نهایی است. اگر از حقوق عمومی بخواهیم مثال بیاوریم مانند حزبی سیاسی که می‌خواهد رأی بالایی را در انتخابات کسب کند یا یک قاضی که می‌خواهد قوانین خاصی را بازبینی کند و...

واقعیت‌های میانجی را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

**اول:** واقعیت‌هایی که به پیدایش واقعیت‌های جدید از طریق کاربرد قواعد حقوقی پویا منجر می‌شوند،

**دوم:** واقعیت‌هایی که در سلسله استدلال‌ها تنها نقش‌هایی را ایفا می‌کنند که به شیوه‌ای غیرموقتی و نازمانمند با همدیگر مرتبند.

در اینجا نباید از بحث قدرت‌های قانونی غافل بود قدرت‌های قانونی را می‌توان همزمان در معنایی وسیع‌تر و یا محدودتر در نظر گرفت. در معنای وسیع‌تر، شخصی را می‌توان دارای قدرت قانونی تصور کرد که قادر به انجام یکسری رفتارها باشد که قواعد حقوقی پویا، پیامدهایی قانونی را برای آن اتخاذ کرده باشند مانند کسی که خود را مسئول خسارت‌های وارده به یک قرارداد می‌کند. اگرچه قدرت‌های قانونی در معنایی وسیع‌تر شامل ایجاد این امکان می‌شود که پیامدهایی حقوقی را به‌وسیله اعمال قضایی اتخاذ نمود (مانند ورود به یک قرارداد)، اما اعمال قضایی لزوماً جز قدرت‌های قانونی در معنایی وسیع‌تر نمی‌شود. قدرت قانونی در هر دو معنای محدودتر و یا وسیع‌تر نیازمند وجود قواعدی پویاست که به‌وسیله رفتار شخص اعمال‌کننده قدرت اجرا می‌شود. البته اگرچه وجود قدرتی قانونی ممکن است پیش‌شرط انجام یکسری رفتارها باشد، اما بنا به تعریف این رفتارها نباید مستقیماً بر جهان بیرونی تأثیر بگذارد. دلیل این امر آن است که قدرت‌های قانونی، قدرت‌هایی هستند که پیامدهای حقوقی را با کمک قواعد قانونی پویا ایجاد می‌کنند. این پیامدهای حقوقی بنا به تعریف پیامدهایی در جهان قانون و واقعیت‌های قانون بنیاد هستند. بنابراین قدرت‌های قانونی نمی‌تواند پل ارتباطی از جهان قانون به جهان بیرونی را که ما به دنبال آن هستیم فراهم کند.



داشتن حقی قانونی مانند ادعای پرداخت صد دلار، ادعای داشتن املاکی خاص، حق مالکیت بر متن یک آهنگ، حق رأی و حق آموزش جز موارد خاص از موقعیت‌های قانونی است و دارای یک تشابه اصلی هستند. آنها به‌عنوان واقعیت‌هایی میانجی در جهان قانون عمل کرده و تأثیری بلاواسطه در جهان بیرون ندارند. از آنجایی که حقوق جایگاه خاصی در نظام قانونی و تفکر قانونی دارند باید در بحثی دیگر درباره ماهیت انواع متفاوت حقوق پرداخت.

ادعاهای حقوقی ناشی از حقوقی هستند که در حوزه حقوق خصوصی تعریف شده و یک نفر در مقابل دیگری دارای این حقوق، تعریف می‌شود.

اگر شخص (الف)، ادعایی را علیه (ب) دارد، سپس شخص (ب) دارای الزام و تعهدی نسبت به شخص (الف) است تا کاری را انجام داده و یا از انجام آن اجتناب کند. مثال‌های معمول مانند کسی است که ادعایی برای پرداخت مقداری پول دارد یا باید یکسری کالاها را تحویل بدهد. طبقه‌بندی اصلی دیگر حقوقی شامل حق داشتن نسبت به یکسری کالاهاست که در حقوق خصوصی تعریف شده است. این کالا می‌تواند مادی باشد مانند قطعه زمینی خاص و یا چیزی که قابل حرکت باشد و یا می‌تواند درباره چیزی غیرمادی باشد مانند یک ادعا، یک ابداع و نوآوری و یا نتیجه یک فعالیت هنری. از آنجایی که این حقوق متوجه اشخاص واقعی نیست، (حقوق مطلق) نامیده می‌شود. در اینجا «مطلق» به معنی نامحدود نیست، بلکه به معنی «بی‌جهت» یا «غیرمستقیم» است. شخصی که دارای حق مالکیت نسبت به یک کالا است این امکان را دارد که تغییراتی ارادی را در جهان قانون پدید آورد. درباره مالکیت کالاهای قابل حرکت این حقوق شامل قدرت انتقال کالا، منع کردن استفاده دیگران از آن و یا بالعکس اجازه تخریب و یا حتی نابودی کالا می‌شود. به دلایل منطقی محض، پیوند مستقیمی از طرف جهان قانون به جهان بیرون براساس

قانون‌های علیّی یا قواعد حقوقی وجود ندارد. آنچه که امکانپذیر است، آگاهی از یک واقعیت در جهان قانون بر رفتار موجودات انسانی (براساس قانون علیّت) تأثیر می‌گذارد.

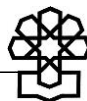
### جمع‌بندی

همچنان‌که نشان داده شد کارکرد اصلی قانون، راهنمایی و مدیریت رفتار انسان‌ها از طریق قواعد الزام‌آور است. البته طبیعی است که بعضی از قانون‌ها الزام‌آور نبوده و بعضی دیگر کارکرد اصلی خود را در راهنمایی رفتار انسان‌ها نمی‌یابند.

برای اینکه جهان قانون، هدف خود را تأمین کند، قانونگذاران نه تنها باید به ساختار درونی جهان قانون توجه کنند، بلکه آنها باید نگاهی بر روابط و پیوندهای متقابل میان جهان قانون با جهان بیرون داشته باشند.

شایان ذکر است که نه موقعیت‌های خودتعریف‌نموده قانونی مانند یک مظنون قانونی، یا یک شهردار و... نمی‌تواند پیوند مستقیم لازم از جهان قانون به جهان بیرون را فراهم کند، بلکه این پیوند و ارتباط متقابل عمدتاً از طریق واقعیت‌هایی که به تعهدات و الزامات برمی‌گردد برقرار می‌شود مانند وظیفه یا الزام شخصی خاص به انجام کاری و یا بالعکس، الزام به اجتناب از انجام آن. همچنین اجازه قائل شدن برای بعضی استثنائات مربوط به وظایف و یا تعهدات، می‌تواند این کارکرد ایجاد پیوندهای متقابل را ایفا کند. این واقعیت‌های مربوط به وظایف و الزامات تعریف شده «واقعیت‌های بیرونی» اصل جهان قانون هستند.

جهان قانون را می‌توان به‌عنوان جعبه سیاهی با محتوای نامشخص در نظر گرفت که واقعیت‌های خود را از جهان بیرون می‌گیرد، آنها را به واقعیت‌های درونی تغییر می‌دهد،



سپس آنها را داوری کرده و به شکل پیامدهایی حقوقی در قالب واقعیت‌های بیرونی و خارجی نشان می‌دهد. بدین منظور باید مسیرهایی به طرف جهان قانون وجود داشته باشد که شامل واقعیت‌هایی می‌شود که به وسیله قواعدی (که در لحظه حال تصویب شده و یا در طول زمان توسعه یافته است) بتواند واقعیت‌های درونی را به واقعیت‌های بیرونی پیوند دهد. اگر جهان قانون قادر به ایفای این کارکرد خود باشد، راهی از طرف جهان قانون وجود دارد که بتواند واقعیت‌های درونی را به بعضی از واقعیت‌های خارجی و بیرونی وصل کند. امور درونی که به امر بیرونی و خارجی تبدیل شود، توسط جهان قانون مورد بی‌توجهی قرار می‌گیرد. امور خارجی نیز که در دسترس هیچ امر درونی و داخلی نباشد بی‌معنی است. سخن گفتن از جهان قانون و مسیره‌ها و منطق آن، تنها یک استعاره است. اما این استعاره به قانونگذاران کمک می‌کند تا چشم‌انداز مناسبی درباره وظایف‌شان داشته باشند. آنها باید ساختاری به‌خوبی انتظام یافته را بیافرینند و از لوازم منطقی یک ساختار خوب آن است که مسیری به‌خوبی تعریف شده برای درون‌دادها و برون‌داده‌های جهان قانون مشخص کنند. آنچه که درباره ساختار جهان قانون در این فصل توضیح داده شد، تلاش برای فراهم کردن ابزارهای منطقی چنین بحثی بود.

### منبع و مأخذ

- Logic in the Theory and Practice of Law Making, Editors: Araszkievicz, Michal, Pleszka, kryztof Springer 2015.



مرکز پژوهش‌ها  
مجلس شورای اسلامی

شماره مسلسل: ۱۵۹۱۱

شناسنامه گزارش

عنوان گزارش: منطق در نظریه و عمل قانونگذاری

نام دفتر: مطالعات بنیادین حکومتی (گروه بنیادین حکومتی)

تهیه و تدوین: خالد شیخ الاسلامی

ناظر علمی: سید یونس ادیانی

متقاضی: ریاست مرکز

ویراستار تخصصی: \_\_\_\_\_

ویراستار ادبی: پرند فیاضی

واژه‌های کلیدی:

۱. جهان قانون

۲. منطق

۳. قانونگذاری

۴. واقعیت‌های درونی و بیرونی



تاریخ انتشار: ۱۳۹۷ / ۴ / ۴